

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به شرط ضمنی که در جلسه گذشته عرض

شد بعضی سؤالاتی داشتند و البته تتمه آن را امروز

بگوییم و بعد وارد بحث خودمان که بحث است

احرام بشویم. به طور کلی اصل اولی در موضوعات

شرعیه بر پیروی از اساس و سیره عرف و سنت

عقلائیه است این اصل اول در همه مسائل است؛ آن

وقت این مسئله در مورد معاملات هم به همین

کیفیت شکل پیدا می کند در مورد عبادات هم به

همین وضعیت شکل پیدا می کند و فقیه باید به این

اصل مهم پی ببرد که به طور کلی میزان شرع بر

اساس پیروی و متابعت از مبانی و سیره عرف است؛

ولی ما احساس می کنیم که فقهای ما و بخصوص

اصولیین اینها از این مسئله فاصله گرفته اند و تصور

ایشان بر این است که شرع در یک فضای خاص

تدوین شده و به ما ارسال شده است فضایی که

مخصوص به خودش است و در یک فرهنگی که

برای خودش تدوین کرده و برای خودش این

موضوعات را قرار داده است این تدوین شده است و بعد به ما ارسال شده است در بعضی از موارد با سیره و سنت عقلائی و عرف مطابقت دارد، در بعضی از موارد ندارد و این هیچ ارتباطی به متابعت سنخیت موضوعات شرعی و مبانی شرعی با مسائل عرفیه نیست.

این مسئله غلط است معیار و بنای شارع بر تفاهم عرفی است و بر ارتکازات عرفی است مثلاً در موارد خاصی که خود شارع در آن جا نظری داشته باشد نسبت به این قضیه قبلاً هم صحبت شد و مثالهایی را در این جا عرض کردیم که این تحدیدات و تقیداتی را که شارع می کند اینها نه بر اساس تعیین یک مبنا شرعی و تعریف شرعی است در قبال آن متفاهم عرفی، بلکه بر اساس حَسَم خلاف است؛ یعنی برای رفع خلاف شارع این تحدید را انجام میدهد. مردم به شک و شبهه می افتند حالا این تعیینی که شده عرف تا چه حد نسبت به این مسئله تفاهم دارد؟ بخاطر این قضیه می آید شارع یک بنایی را قرار میدهد.

فرض کنید که همین اقامت عشرة أيام که بنای بر اتمام است و ما قبل عشرة أيام بنای بر قصر است قصر در صلاة و ترتب سفر، خب این عشرة أيام یک حسابی که خاص است ندارد که حالا شرع در این جا آمده روی خصوص عشرة أيام یک لحاظی را در نظر گرفته، نه این جا آمده است تا خلافی نباشد تا چه مدتی انسان؟ خب در ده روز کسی بخواهد بماند این بعد ده روز دیگر از سفر در می آید می گویند سفر ده روزه، کسی که ده روز در یک جا بماند این دیگر تقریباً نمی شود به او گفت تازه وارد! این از تازه واردی او را خارج می کند.

یا فرض کنید که آن مسئله ثلاثین یوم این مسئله ثلاثین یوم خب این قضیه مسئله ای است که شخص را از جنبه سفر بودن خارج می کند یعنی حالت ترددی را که برای انسان در سفر پیش می آید هم برای خود و هم برای افراد که حالا بمانند نمانند ده روز کمتر بیشتر، شارع می گوید که اگر همین طوری ماندی ماندی دائماً نیت برای تو پیدا شد می توانی بمانی قصر را ادامه بدهی ولی دیگر وقتی که به یک

ماه رسید در این جا مرض نداری که دو روز، دو روز
ادامه می‌دهی می‌خواهی نمازت را شکسته بخوانی!
نه دیگر از این جا به بعد اگر یک ساعت بمانی
نمازت تمام است دیگر یک ماه در یک جا ماندی و
جزو آن اهالی شدی لذا عرض کردم در مسئله احرام
از مدینه این قضیه بایستی که این جا مورد توجه قرار
بگیرد که چرا شارع در آن جا محاذات با میقات را
کافی دانست آن هم برای کسی که اقام بها شهرأ این
سر آن همین مسئله است که در اینجا مبنای عرف بر
این است که این دیگر جزو آن شهر به حساب می‌آید
جزو آن مؤاطنین در این جا به حساب می‌آید و شارع
هم حکم مؤاطن رادر این جا به او داده است.

این مسئله یک مسئله عرفی است ما همین مسئله
را در تمام - و حتی اگر نگوئیم در تمام، در اغلب -
موضوعات شرعیه و در اغلب مسائل شرعیه این
مسئله را ملاحظه می‌کنیم که بنای شارع بر متابعت از
عرف است، عرف در این جا چه می‌گوید؟ مسائل
زیادی در این جا داریم؛ یعنی خیلی مسائل زیادی
داریم که اگر بخواهیم اینها را در نظر بگیریم به طور

کلی اصلاً فقیه فکرش و فهمش تغییر پیدا می‌کند و خیلی...، یک فهم باز و یک افق بازی برای او پیدا می‌شود و آشکار می‌شود. البته بایستی که کاملاً به مبنا وارد باشد همین طوری *الابختکی* نیست که بیاید و همین طوری چیزی را بدون پایه و بدون رسیدن به ادله تغییر بدهد چطور این که ما می‌بنیم که همه چیز *درهم* و *برهم* و *فلان* و این حرفها، نه بایستی که روی حساب و کتاب باشد و با اشراف بر ادله بیاید.

یکی از مسائلی که الان هست همین مسئله کاشتن ناخنی است که خانمها فرض کنید که دارند این را خیلی سوال می‌کنند که آیا ممانعت از وضو دارد یا ندارد خب ببینید این یک مسئله‌ای است از آن طرف ادله می‌گویند چیزی مانع از پوست از اجزاء بدن نباید باشد اگر مانع و حائل شود باید حذف شود شما الان در این جا مشاهده می‌کنید فرض کنید که روغنی مالیدید گرمی شخصی مالیده و این وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید که جرمیت ندارد یک وقتی زیاد است جرمیت دارد این مانعیت حاصل می‌شود یک وقتی نه مثلاً فرض کنید که جرمیت آن

از بین رفته و لیکن چربی مانده اما دیگر شارع نیامده
بگوید که بابا برای این که حائل نباشد باید به پیشانی
هم سنگ پا بکشی این را دیگر نگفته، این را دیگر
خود عرف می‌آید این مسئله را ارزیابی می‌کند که
حالا فرض کنید که باید یک مقدار هم چربی باشد
این منافات ندارد الان به این چه می‌گویند؟ به این
می‌گویند پوست به این نمی‌گویند مانع به این
نمی‌گویند حاجب به این پوست می‌گویند اگر نگاه
کند شخص یک چیز می‌بیند یک امر واحد در این
جا می‌بیند این مسئله این نیست. یا فرض کنید که در
مورد مو شارع گفته که بایستی که جلوی مو... این
یک چیزی که من می‌بینیم که در رساله های عملیه
هم حتی این اشتباه در آن جا هم پیدا شده است
جلوی سر فرض کنید که مقدم^۱ سر در این جا
بایستی که این مورد مسح قرار بگیرد که این که مورد
مسح قرار بگیرد آیا شارع گفته است که مسح باید
روی موی همان مقدم سر هم باشد این را هم گفته
یا نه؟ گفته این سر بایستی که جلوی سر مورد مسح

۱- خ ظ: قُدَام

قرار بگیرد؟ خب حالا سر را مورد مسح قرار می دهد
ممکن است مویی که این جا هست مال این جا باشد
این مو را آورده فرض کنید که این جا؛ بعضی هستند
که این جا مو ندارد از این جا مو را می کشد از
ریششان مو می آورند این جا یعنی سرشان مو دارد!
این که آمده این جا حتما باید این را بزنی کنار آن
اصل هیئت اصلی و شکل طبیعی و باصفای خودش
روشن بشود معلوم بشود بعد مسح کنیم؟

نه! ما یک همچین چیزی در ادله نداریم که حتما
مویی که باید روی آن مسح شود مال خود همان
رستنگاه باشد ما یک همچین چیزی نداریم ما داریم
که جلوی سر را باید مسح کنیم خب ما هم جلوی
سر را می کشیم پس کله را که نمی کنیم جلوی سر را
مسح می کنیم حالا مو فرض کنید که از این جا آمده
این جا، بعضی موهای این جا را می آورند در این جا
که حالا به هر نحوی، یا فرض کنید که افرادی که
می آیند در این جا مو می کارند آنهایی که مو می کارند
باید بگوییم که این مو الان نیست و باید بکند این را
دوباره شب بروند بکارند، شب می کارند یا روز

خلاصه این مو را که می‌خواهند بکارند برای مردم می‌کارند دیگر، بله خب بالاخره؛ نه آقا همین جلوی سر، در حالتی که این مو موی خودش هم نیست موی پایش را فرض کنید که برداشته آورده این جا کاشته بالاخره عوض بدل کرده، باشد اشکال ندارد این منافاتی در این جا ندارد.

روی همین اساس یکی از مسائلی که سوال می‌شود مسئله ناخن است این ناخنهایی که می‌کارند، این ناخنها خب بین این فاصله می‌آید دیگر؛ یعنی ناخن غیر از اصلی و اینها است این در اینجا بایستی که مورد لحاظ قرار بگیرد که این آیا جنبه موقتی دارد یا این که جنبه غیر موقتی؟ اگر جنبه جنبه موقتی دارد موقع نماز باید برداشته شود، چون دو چیز به حساب می‌آید اگر جنبه دائم دارد یعنی فرض کنید که یک چیزی قرار می‌دهند و این برای همیشه می‌ماند چه اشکال دارد روی همین وضو گرفته شود؟ چه منافاتی دارد این هم ناخن است دیگر، این که باید به اجزاء برسد این در این جا حکم همان جزء را پیدا می‌کند و نه این که دو چیز به حساب بیاید، حکم

یک چیز را در این جا پیدا می کند فلهاذا در این جا وضو گرفتن روی اینها اشکال ندارد.

اینها چیزهایی است که خود فقیه می تواند استنباط کند کیفیت لحاظ شارع را بر اساس آن پیروی از مسائل عرفیه می تواند ملاحظه کند همین قضیه را شما در مورد اصول عملیه که آن جا دیگر اصلا جای این حرفها است کجا اصل براءت جاری کنید کجا احتیاط کنید کجا استصحاب کنید مگر هر جایی می شود استصحاب کرد مگر هر جایی می شود اصل براءت اجرا کرد مگر هر جایی می شود انسان چشمش را ببندد فرض کنید که بگوید لا تَقْضُ الْيَقِينَ بِالشكِّ؟ این حرفها تمام بر اساس موازین عرفی است لذا ما می بنیم که در روایات و احادیث مسائل مختلف است در یک جا حکم به یک مسئله ای و در جای دیگر...، اینها همه بر اساس این است، یعنی آن فضایی که امام علیه السلام در آن فضا این حکم را فرموده است این با مقتضای عرفی به این نحو بوده است در حکم دیگری که مخالف است فضا فرق کرده است، یعنی همان فضای عرفی تفاوت

کرده و امام علیه السلام جور دیگری می‌فرمایند و این بر اساس اختلاف بین مسائل و معانی عرف است البته خب دارد در بعضی جاها این طور نیست که به طور کامل باشد خود شرع هم می‌آید برای خودش معیاری قرار می‌دهد. یا این که مثلاً در مورد عشرة ایام هم مسئله همین است که آیا عشرة ایام صبح تا شب است یا این که منظور شبانه روز است و همین طور سایر مواردی که ما اینها را مشاهده می‌کنیم.

از جمله مسائلی که شارع در این جا تبعیت از عرف و سیره عقلائیه را ملاک برای ترتب حکم قرار داده است مسئله شروط ضمنی است، در شرط ضمنی همان طوری که قبلاً گفتیم این مسئله مسئله مهمی است که چطور در شرط ضمنی شارع می‌آید و بر این اساس حکم را مختلف قرار می‌دهد. در باب معاملات اگر شما بخواهید نگاه کنید می‌بینید که شارع در واقع این معاملات فرض کنید که می‌آید اسقاط خیار می‌کند این که اسقاط خیار می‌کند فرض کنید که خیار مجلس در مثلاً خیارهایی و اختیاراتی که شخص دارد شما مسائل را نگاه کنید

می بینید که اینها همه مسائل عرفی است؛ مثلاً در یک معامله که می خواهد انجام شود خب بنای عرف در این معامله بر چیست بنای عرف بر این است که آیا معامله صحیح انجام شود و سلیم یا این که معامله معامله معیبه باشد؟ عوض و معوض معیب باشد چه کسی فرض کنید که می آید معامله معیبه انجام بدهد؟ معامله باید بر اساس صحت و سلامت باشد. پس بنابراین چه شما بخواهی چه نخواهی معامله ای که انجام می شود اگر در این معامله چه در عوض یا در معوض عیبی وجود داشته باشد خواهی نخواهی خیار برای صاحب عیب ثابت است دیگر نیاز نیست به این که شارع بیاورد جعل خیار کند بگوید که آقا در مورد عیب...، اگر شارع در اینجا نیامده پس بنابراین ما در اینجا خیار نداریم و خیاری وجود ندارد یا این که فرض کنید که در مورد غبن این یک مسئله ای است که شارع در این جا لحاظ می کند، من باب مثال امروز آمده یک معامله کرده اتفاقاً در همان روز یک مسئله ای پیدا شده و این چیزی که گرفته خیلی مثلاً قیمت آن آمده پایین یا یکدفعه قیمت آن رفته بالا

مثلا یک جنسی را فروخته به شخصی این کاسب است و تاجر است آمده این جور گفته است یکدفعه بر اساس یک مسئله‌ای قیمت آن در آن روز آمده پایین این از آن مسائلی است که غبن به این کیفیت خیلی مورد بحث قرار نگرفته است؛ ولی در این جا همین غبن هم وجود دارد غبن در این جا موجود است مرحوم شیخ در مسئلهٔ خیارات و خیار غبن اصلا این فرع را در آن تا آن جا که یادم است تعرض نکرده است؛ ولی یادم است در همان وقت وقتی که ما خدمت مرحوم آقای حائری آن جا بحث خیارات را داشتیم چند روز با ایشان راجع به این قضیه بحث کردم بالاخره مُلزم کردم که این قضیه جزو خیار غبن در این جا به حساب می‌آید و آن اینکه مثلا در مورد خیار غبن گفته می‌شود که در همان موقع شخص گران فروخته خب این خیار غبن ثابت است، قیمت این دستگاہ فرض کنید که هزار تومان است این آمده سه هزار تومان پنج هزار تومان این را انداخته به این این در این جا خیار غبن است یعنی خود شخص بایع این موجب غبن شده است در این قضیه ولی

این که غبن از ناحیهٔ بایع در این جا نیاید از ناحیهٔ غیر بایع در این جا غبن متوجه مشتری بشود این جا چگونه؟

مثلا من باب مثال فرض کنید که یک مملکتی است آن طرف دنیا هر روز یک قانون دارد صبح یک قانون دارد عصر یک قانون دارد، مثلا برای خودش آن یکی می‌آید پشت میز می‌نشیند یک چیزی درمی‌آورد آن یکی می‌آید یک چیز دیگر درمی‌آورد خلاصه هر کسی می‌آید یک حرفی می‌زند آن قیمت را می‌برد بالا و می‌برد پایین در یک همچنین مملکتی آن طرف دنیا! مثلا حالا یک معاملهٔ این طوری فرض کنید که انجام می‌شود طرف آمده معامله کرده فردا یکدفعه می‌بیند که مسئله تغییر پیدا کرد و یا مثلا همان روز یکدفعه تغییر پیدا کرد و این قیمت آن یک مرتبه بالا رفت این مورد خیار غبن است می‌تواند در این جا پس بدهد گرچه آن شخص بایع در این جا تقصیر ندارد ولی این تقصیر تقصیر نیست این یک الزامی است که عرف این الزام را متوجه او خواهد کرد که این چیزی که تو الان در این جا فروختی این

شخص الان متضرر شده است این جنسی را که الان در این جا خریده اگر این جنس را این در این جا داشت این می توانست برود به قیمت چیز کند این شارع در این جا آمده و باعث شده یعنی در این جا این معامله بدون توقع یک مرتبه شخص رفته سرمایه او دو برابر شده و بدون توقع یکدفعه یک نفر سرمایه او آمده پایین نصف شده خب قاعده لا ضرر و لاضرار می آید در این جا شامل می شود این مسئله غبن است.

بله اگر فرض کنید که یک مدت معتناهی بگذرد یک هفته بگذرد بعد بیاید پایین خب در این جا می گویند در این یک هفته می توانسته همه کار بکند با او ولی نکرده این دو روز بگذرد سه روز بگذرد یک مدت معتناهی که بتواند انجام بدهد این در این جا غبن شامل می شود مسئله غبن در این جا هست یا فرض کنید که به عنوان مثال شارع این قضیه خیار را در این جا آمده تثبیت کرده است گفته این یکی از خیار است یک چیزی در این جا آمده گفته اگر می خواهی این خیار متوجه مشتری نشود اسقاط کن

خب اسقاط کن یعنی چه؟ یعنی بنده با علم به این که ممکن است امروز تا ظهر قانون عوض شود و بنده ورشکست شوم با علم به این بازی این را از تو می‌خرم خب این وقتی که دارد این را در این جا می‌گوید یعنی خودش اقدام بر ضرر کرده است من می‌خواهم اقدام بر ضرر کنم عرف اجازه می‌دهد می‌گوید من می‌خواهم جنس معیب بخرم کسی جلوی من را نگرفته که حتما باید جنس سالم بخرم این خرید جنس در اختیار من است می‌خواهم جنس معیب باشد می‌خواهم جنس سلیم و سالم باشد، دست ما در آن جا بسته است که حق من که برای اتخاذ جنس صحیح است این حق سلب شود و در صورت جنس معیب نتوانم استیفای حقوق کنم این در این جا ظلم است و در این جا ضرر است.

تلمیذ: اگر دست او باشد چگونه است؟ یعنی وقتی که قیمت جنس بالا رفته است این فروخته ضرر کرده است این جا هم خیار دارد؟

استاد: همان خیار است طرف مشتری.

تلمیذ: اگر چه پایین بیاید فرق نمی‌کند؟

استاد: تفاوت نمی‌کند در طرفین است عرض
کردم در طرفین این ضرر کرده الان می‌تواند نگه دارد
به یک قیمت بهتری چون این می‌رود این را می‌خرد
و در حال خرید و فروش است.

تلمیذ: در طرف بایع تفاوت می‌کند چون آنجا به
این قیمت راضی بوده و سودش را برده دو یا سه
درصد سودش را برده است و یکدفعه قیمت جنس
افزایش پیدا می‌کند این دوباره می‌رود گران می‌خرد
گران می‌فروشد.

استاد: از کجا گران می‌خرد؟

تلمیذ: درصد سود بالاست.

استاد: پول ندارد شما به او پول بده الان
برمی‌گردانم. مسئله در مورد طرفین است خب این
مسئله چیست؟ این شرط ضمنی است. بر همین
اساس این مسئله شرط ضمنی خیلی مهم است که
چطور فقیه، آن وقت در همین راستا چیزی که فرض
کنید که شارع در این جا آمده خیار مجلس است در
خیار مجلس متفاهم عرفی چیست؟ این است که اگر
فرض کنید که یک معامله‌ای انجام شد احتمال این

که یکدفعه شخص متوجه شود عجب من یادم نبود
من نباید این را می خریدم او می گوید عجب فلانی
گفته بود این را برای من نگه دار من عجب حالا دیگر
گیر کردم عجب، این مجلس اصلا اقتضای این را
می کند که تا وقتی که طرفین در مجلس حضور دارند
فضای مجلس بتواند آن معامله را برگرداند این یک
امر طبیعی است شارع آمده همین مسئله را امضا کرده
گفته یکی از خیارهایی که داریم خیار مجلس است
و اگر کسی بخواهد این خیار را اسقاط کند بایستی
که این مسئله را اعلان کند که اسقطت جمیع
الخيارات حتی خیار الغبن و المجلس آن وقت در آن
جا دیگر از همان ثانیه به بعد این بیع بیع الزامی
خواهد شد لذا فرض کنید که بعضی برای این که این
خیار مجلس ساقط بشود تا وقتی عقد می کند
می روند بیرون صاف برمی گردند داخل. این خیار تا
طرفین متفرق نشوند نیست! ببینید یک همچنین
اشتباهی هست من حتی دیدم در رساله های عملیه
دیدیم این مسئله را، ببینید این عدم رسیدن به حاق
فقه است، خیال می کنند تا یکی می رود خیار مجلس

تمام شد إذا تفرَّقا این تفرق است، تفرَّقا یعنی بروند
یعنی معامله را دیگر تمام شده تلقی کند و منتشر
شوند نه همین که من این را فرض کنید که به شما
می‌فروشم شما می‌گویید خریدم به ده تومان تا
می‌گویید فوری بروید بیرون و بعد از دو ثانیه بیاید
داخل بگویید خیار مجلس دیگر نداریم ببینید این که
نشد این بادمجان هم نیست که چه برسد به خیار!
خیار مجلس به این است که تفرق پیدا شود؛ یعنی
تمام بشود معامله، رضایت بر این مسئله حاصل شود
با رضایت و خوبی و سلام و صلوات متفرق شوند تا
آن جا دیگر خیار مجلس ثابت است اما یکی بلند
شود.. دیدید الان در بنگاه‌ها معاملات الان این کار
را می‌کنند خودم دیدم.

این مرحوم آقاسید قوچانی بود سیاحت غرب و
سیاحت شرق دارد و خیلی آدم خوش مزه و آدم
فاضلی هم بود فاضل و خوش مزه! و سید خیلی با
عِرق و با حمیت و اینها بود، می‌گفت در قضیه
ازدواج ما آنها می‌ترسیدند من بزنم زیر آن می‌گفت
خلاصه رفتند به زور برای ما یک دختر گرفتند و در

مجلس عقد می ترسیدند من بزنم زیر عقد تا آن عاقد آمد عقد را خواند پرید برود یک حیوانی هم اسم می آورد مثلا فلان پرید بیرون که این خیار مجلس ثابت شود من نزنم زیر عقد بگویم قبول ندارم و فلان و این چیزها، زود رفت بیرون و برگشت که دیگر خیار مجلس هم تمام شود. خیار مجلس که این نیست. توجه می کنید! اینها نکات اساسی استنباط است که چطور باید انسان متوجه بشود که این فضای تشریح خیار مجلس در چه فضایی است آیا الان در همه جا در دادگاهها در بنگاهها در محاکم در امکانه معاملات و امثال ذلک، اینها همین قسم عمل می کنند؟ نه اینها اصلا خیار مجلس نمی فهمند که چیست بپرند بیرون تپی بیاوند داخل می گویند می نشینند صحبت می کنند خب راضی هستی تمام شد. [باید بگوید] فکرهایت را کردی دیگر نسبت به این مسئله چیزی نداری وقتی که همه این مطالب و اینها که تمام شد آن وقت بعد می آیند فرض کنید که می گویند خیلی خوب مسئله حل شود و مسئله تمام شود این می شود پیروی شرع از عرف بر اساس مبانی

همین مسئله در مورد شرط ضمنی هست برای ازدواج؛ در مسئله ازدواج هم شرط ضمنی داریم، شرط ضمنی چیست؟ بقاء ازدواج و بقاء نکاح است، این مسئله بسیار مهمی است خیلی مسئله مهمی است. وقتی که شارع مهر را تعیین می‌کند این تعیین مهر بر چه اساسی است؟ بر چه اساسی این مهر دارد تعیین می‌شود؟ اولاً این مهر یک تکریمی است از ناحیه شارع نسبت به زن، الان در خیلی کشورها برای مرد مهر می‌گذارند نه برای زن یعنی زن بایستی که به مرد پول بدهد که بیاید او را بگیرد قضیه برعکس است یا این که در خواستگاری زن بلند می‌شود می‌رود برای خواستگاری مرد این قضیه آن جور است و بعد هم در این کشورهای دیگر این قضیه مهر اصلاً نداریم مهري وجود ندارد حالا این طرفینی است بعضی می‌گذارند بعضی نمی‌گذارند فقط می‌آیند عقد می‌خوانند و بلند می‌شوند می‌روند زندگی می‌کنند.

در این جا شرع آمده است بر اساس یک امر

مُستَحْسَنِ عَرَفِي، جَعَلَ حَكْمَ كَرْدِهِ اسْتِ، الزَّامُ بِرِ مَرْدٍ
دَرِ اَيْنِ جَا آورده است بر اساس اَيْنِ امرِ اسْتِحْسَانِ،
اَيْنِ اسْتِحْسَانِ عَرَفِي رَا دَرِ اَيْنِ جَا مَلَا حِظَّهُ كَرْدِهِ اسْتِ
خَبِ اَيَا دَرِ اَيْنِ مَسْئَلَهُ بَهْ مَجْرَدِ اِنْشَاءِ صِيغَةُ نِكَاحِ اَيْنِ
دَرِ اَيْنِ جَا مَهْرٍ وَاجِبِ مِي شُودِ يَعْنِي مَرْدِ بَايَدِ دَسْتَشِ
دَرِ جَيْبَشِ بَاشَدِ هَمِينِ كِهْ كَفْتِ اُنْكَحْتُ اَنْ هَمْ كَفْتِ
قَبْلْتُ اَنْ هَمْ دَرِ بِيَاوَرْدِ بَكُوِيْدِ اَيْنِ هَمْ پَوْلَشِ! قَضِيهْ
اَيْنِ جُورِ اسْتِ؟ يَا اَيْنِ كِهْ نَهْ، مَهْرِ بِرِ اسَاسِ نِكَاحِ بِرِ
ذِمَّةُ مَرْدِ مِي آيَدِ وَلِي مَشْرُوطِ بَهْ دَوَامِ اَزْدَوَاجِ اسْتِ
قَضِيهْ يَعْنِي اَيْنِ شَرْطِ مَسْبُوقِ اسْتِ، شَرْطِ ضَمْنِي
اسْتِ وَ سَبْقِ اَيْنِ شَرْطِ اسْتِدَامَةُ اَنْ بَهْ اسْتِدَامَةُ خُودِ
نِكَاحِ اسْتِ يَا فُوتِي دَرِ اَيْنِ جَا عَارِضِ شُودِ.

تلميد: ولو اَيْنِ كِهْ دَخُولِ هَمْ بَشُودِ؟

استاد: بَلَهْ

تلميد: دَخُولِ مِي كَنْدِ وَ بَعْدِ بَكُوِيْدِ طَلَاقِ بَاشَدِ؟

استاد: بَلَهْ

تلميد: اَنْ جَا بَازِ مَهْرِ نَمِي آيَدِ؟

استاد: چَرَا؟

تلميد: اسْتِدَامَهُ نَدَاشْتَهْ دِيْگَرِ.

استاد: کی می گوید طلاق؟

تلمیذ: حالا به هر علتی که منجر به طلاق می شود

استاد: ما کار داریم

تلمیذ: استدامه نکاح نشده است!

استاد: ما اینجا به آن علت کار داریم حالا استدامه

آن را عرض می کنم. شارع در این جابر همین اساس

آمده مهر را واجب کرده است این مهر بر اساس

استدامه نکاح است؛ یعنی از کجا می فهمیم این شرط

یک شرط عرفی است و این شرط بر اساس سیره

عقلائیه است؟ بر این اساس که یک عاقل بلند

می شود بیاید مهری قرار بدهد برای زنی که می داند

فردا این ناشزه می شود و از او جدا می شود و به خانه

پدرش می رود؟ عاقل می آید یک همچنین کاری

کند؟ دیوانه است، یک وقتی مهر یک مهر جزئی

است خیلی قابل توجه نیست می گوید خب حالا

بلند شد رفت هم رفت ولی یک وقتی نه مهر به

عنوان مهر المثل قرار می دهد و بعد هم فرض کنید

که مثل کارهایی که امروزه خیلی ها دارند انجام

می دهند دیگر بعد از یک هفته بعد از یک ماه بلند

می‌شوند سرناسازگاری و بعد هم به اجرا می‌گذارند بدبخت مرد را بگیرند و خلاصه در تحت [فشار] غلاض و شداد که مهریه را بدهد این شرعی نیست، مگر دیوانه بوده که بلند شود بیاید... این جنبه متابعت از سیره عقلائی و متفاهم عرفیه... و سیره عرفیه این جا این است که عرف آیا بر این نکاح و بر عقد صحه می‌گذارد و مرد را ملزم می‌کند یا نه؟ اصلاً یک همچین حرفی و یک همچین مسئله‌ای نیست. اگر فرض کنید که آن قاضی دادگاهی که خودش این را می‌گوید اگر این قضیه برای پسر خودش اتفاق بیفتد چه می‌گوید؟ پسر رفته ازدواج کرده است همین فردا عروس می‌گوید یا مهر بده یا می‌روم خانه پدرم؛ مگر مهر مال من نیست؟ خب بیا بده! چه می‌گوید وقتی مهر را گرفت ریخت به حساب او تمام شد، سیصد سکه، پانصد سکه را داد تمام شد، آن وقت می‌گوید اصلاً من بیخود با تو ازدواج کردم من را مجبور کردند پشیمان شدم این حرفها... خدا حافظ شما! دادگاه بعد هم که تمام شد مهرش هم گرفته دیگر خیالش راحت است خب این آدم

چیست دیوانه است! این کسی که بیاید با این دختر ازدواج کند دیوانه است، این ازدواج، ازدواج سفیهانه است و سفیهانه از نظر شرع مردود و باطل است سفیه نمی تواند ازدواج کند معاملهٔ سفهی! اصلاً یکی از معاملاتی که باطل است معاملهٔ سفهی است! شما یک مشت خاک را بردارید در ازای صد هزار تومان بفروشید خب سفهی است خاک که دیگر پول ندارد ده تا بیل آن هم یک قران قیمت ندارد این معامله می شود سفهی. خب این معامله از سفهی هم گذشته است جنونی است مگر این که یک نفر بگوید نخیر بنده این عقد را در این جا خواهانم ولو این که این عقد یک شب دو شب یک هفته دو هفته یک ماه بخواهد بیشتر طول نکشد خیلی خوب این مثل کسی است که اسقاط خیار غبن را می کند، مثل کسی است که اسقاط خیار عیب را می کند مثل کسی است که اسقاط خیار مجلس را می کند و امثال ذلک، حکم آن را پیدا می کند ولی لولا این مسئله نفسُ العقد و نفسُ النکاح لو خُلِّیَ وَ طَبَعَهُ این عقد، چه اقتضایی می کند در سیرهٔ عقلائیه و در سیرهٔ عرفیه به مجرد نکاح آیا

مرد ملزم بر ادای آن مهر است؟ نه، عرف را اگر شما
بخواید نکاح کنید بر مجرد این نکاح این طور
نیست که بخواهد پردازد این بر ذمه می ماند خب
حالا بیایم صبر کنیم فلان چه کنیم بگذرد داغی ها
بیفتد فعلا داغ است حالیش نیست کم کم بالاخره
زندگی است فراز و نشیب خودش را دارد دیگر این
مسائل بیاید بالا و پایین و تلخی و فلان.. این ماه
عسل و شیره و بعد هم سرکه شیره همین طور کم کم
می آید بالا و پایین تا به سرکه و قره قوروت و این
چیزها رسیده تا آن جا که - انشاءالله نمی رسد -
بالاخره اینها را ببینند خب حالا که اخلاق همدیگر
را دیدید حالا که دیگر با همدیگر مچ شدید حالا که
دیگر فهمیدید این کیست و این چیست حالا که
دیگر فرض کنید که به روحیات و صفات همدیگر
آشنا شدید از حالا زندگی شما شروع شده تا حالا
داغ بودید نمی فهمیدید.

تلمیذ: پیغمبر که اخذ مهریه کردند عرف آن زمان

اقتضا می کرده؟

استاد: بله

تلمیذ: عرف زمان پیغمبر اقتضا می کرده؟

استاد: نه من حالا عرض می کنم این مسئله را، آن هم عرف نیست، آن هم مسئله استدامه و اینها است. حالا این قضیه قضیه عرف است عرف در این جا در آن زمان هم مسئله همین طور بوده است می آمدند فرض کنید که برای زنهای عرب و اینها یک شتر طلا و نمی دانم چی برمی داشتند مهر می کردند ... **وَ آتَيْتُمْ**

إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ﴿النساء، ۲۰﴾ و

این کارها را انجام می دادند برای حضرت خدیجه آن حکام عرب و اینها اصلاً مهرهای با چیزهای عجیبی آورده بودند قرار داده بودند که می گفتند یک همچنین افرادی آمدند و تو آمدی اینها را ول کردی و دنبال این رفتی که پدر ندارد و چه ندارد، یک همچنین چیزهایی بوده است، همان ها را شما حساب کنید تمام این مهرها را همه را برای شب می خواستند کدام دیوانه می آید؟ سفیه هم نمی آید یک همچنین کاری بکند می گویند این از سفاهت هم بالاتر است سفیه هم نمی آید این کار را انجام بدهد خود عرف نمی آید این عمل را انجام بدهد این عمل

را ابطال و ردّ می کند.

تلمیذ: معذرت می خواهم سوال ایشان این است که شما فرمودید که در ذمه می آید فعلیّت آن در آن جایی است که زندگی آن روال خودش را پیدا کند ولی هنوز زندگی شروع نشده است حضرت رسول مهر را می گیرد.

استاد: بله هنوز صحبت ما تمام نشده است، ایشان هم همان سؤال را داشتند من اول می خواهم آن مبنای عرفی را جا بیاندازم و بعد بیایم ببینم این مسائل مخالف بر چه اساسی است، اول باید اصل قضیه جا بیفتد که به قول این آقایان می گویند فونداسیون بتن ریزی بشود شفته ریزیِ قدیمی ها و بتن ریزیِ امروزی این شفته ریزی و به قول شما فونداسیون آن محکم بشود و آن وقت تا بتوانیم پایه روی آن بگذاریم والا اگر پایه را روی زمین عادی بگذاریم با یکدانه، نیاز به زلزله هم نداد دو تا باد بخورد ساختمان را در هم می ریزد ... این را زود تمام کنیم که به بحث بعدی هم برسیم و الا اگر بخواهد طول بکشد که دومی فدای اولی شده است.

این مسئله یک مسئله عرفی است حالا بر اساس این مسئله عرفی شارع می‌آید و تقنین الزام مهر را می‌کند سوال من این است این شارع که در مقام تشریح می‌خواهد بیاید و تشریح مهر را بکند با این وضعیتی که من توضیح دادم که باید عرف در نکاح‌هایی که انجام می‌دهد در ازدواج‌هایی که انجام می‌دهد مبنای آن بر استقرار زواج و زندگی است؛ یعنی وقتی که می‌بیند این زندگی استقرار پیدا کرد حالا فرض کنید که این را می‌پردازد.

الان هستند در خیلی از کشورها شما می‌روید ماشین می‌گیرید همان موقع نباید پولش را بپردازید باید بروید یک ماه، پنج روز، یک هفته... با آن کار کند اگر عیبی نداشت، راضی بود و پسندید آن موقع می‌آید پولش را می‌پردازد یا این که اگر همان موقع پرداخته شده حق استرداد تا این مدت می‌گذارند که شخص برود... خوب و بسیار بسیار کار خوبی است بسیار بسیار روش پسندیده‌ای است و همه باید این کار را انجام بدهند در هر جا می‌خواهد این کار انجام بشود کار درست است شما برمی‌دارید یک وسیله

می‌گیرید کم هم پول نمی‌دهید بعد می‌برید احساس ناراحتی می‌کنید حالا باید همین طور در ناراحتی باشید یا این که نه یک هفته با او برو، مسافرت برو اگر دیدی راحت هستی در پیچها مسلط است در جاده مسلط است از تمام جهات برای تو معلوم شد در آن موقع ثبات پیدا می‌شود و عقد می‌شود عقد الزامی.

این مسئله مهر که در زندگی که کمتر از این نیست مهري که شخصی می‌خواهد پردازد بر چه اساسی پردازد؟ شخصی که می‌داند این یک هفته دیگر او را در راه می‌گذارد دیوانه است که بردارد پول بدهد! آقا بیا بگیر تا یک هفته دیگر برو، برمی‌دارد به کسی دیگر می‌دهد یعنی این قدر می‌ارزد که حالا یک هفته فرض کنید که این قدر پول بدهد که حالا خودش را بکشد و بمیرد و فلان این حرفها خوب بلندشو برو این همه هستند این نشد آن یکی. در این جا قضیه چیست این با عقل و با مرام عقلا جور در نمی‌آید با سیره عرفی این مسئله جور در نمی‌آید این بر اساس استقرار است حالا شارع در

این جا در مقام تشریح که می‌خواهد تقنین کند بگوید
من چه خاکی بر سر کنم، مبنای عرف بر استقرار
است من در این جا بیایم چه بگویم؟ بگویم که بنا بر
استقرار است خب کی این استقرار پیدا می‌شود یک
زندگی بعد از یک ماه استقرار پیدا می‌شود یک
زندگی یک سال باید بگذرد یک زندگی همان هفته
اول معلوم است که آیا با همدیگر تفاهم دارند یا
ندارند یک زندگی تا چند سال معلوم نیست من شارع
چه قانونی بیایم وضع کنم که آن قضیه عرفی و
متفاهم عرفی در این جا ملاحظه شود؟ قانونی
نمی‌شود وضع کند نمی‌تواند قانون بیاورد بگوید
مستقر بشوند خب مگر .. که فرض کنید که از فردا
با همدیگر به تفاهم می‌رسند معیار ما نداریم معیاری
که در این جا در دست داشته باشیم این طرفین بعد
از یک هفته دیگر زندگی ایشان دسیل می‌شود صاف
قشنگ می‌تواند برود جلو، یک معیاری داشته باشیم
که اینها بعد از یک ماه زندگی ایشان روی روال
می‌افتد، معیار نداریم سلیقه مختلف است افکار
مختلف است فرهنگ‌ها مختلف است عملکرد

مختلف است برخوردهای طرفین در این جا مسئله است شارع در اینجا آمده برای حَسْم ماده خلاف گفته است که به مجرد عقد مهر در آن جا تعلق می گیرد ولی چه پشت آن دارد شرط ضمنی، مهر اول تعلق می گیرد ولی نه این که بگیرد و بگذارد در جیب و حساب و خداحافظ شما و برود دادگاه و درخواست بدهد و برود پی کارش نه بابا دادگاه یقه او را می گیرد می نشاند آن جا، کجا داری می روی؟ البته مهر می گیرد البته می تواند شرط بگذارد عند القُدرة و الاستِطاعة و امثال ذلک ولی ولی ولی.. این تعلق مهر این تعلق استمراری است یعنی الزام آن مشروط به شرط لاحق است، آن شرط لاحق استمرار بقاء زوجیت است

تلمیذ: در این صورت نشوز می شود ناقص؟

استاد: بله او می شود ناقص

تلمیذ: در این صورت ما هم نمی توانیم در زمانی

که مرد یک اختلاف سلیقه دارد نشوز شده، مهری بر ذمه است.

استاد: نخیر نمی توانید باید ببینید قضیه ایشان به

کجا می‌رسد آیا زن ناشزه است آیا مرد تقصیر دارد؟

تلمیذ: .. بحث مال زن است زنی که ناشزه شده

است والا مرد نشوز کند یقینا باید مهر را بدهد.

استاد: مرد نشوز کند؟

تلمیذ: بله.

استاد: نشوز مرد بفرمایید چه جوری است؟

تلمیذ: حالا آزاری مثلا نسبت به زوجه برساند،

نفقه ندهد، بدخلقی کند، زندگی بر اساس...

استاد: حالا شما در مورد زن اگر زن ناشزه باشد

چه؟

تلمیذ: همان را دارم عرض می‌کنم مهر دیگر بر

گردن او نیست.

استاد: نخیر نیست یک قران هم نباید بدهد نه

تنها نباید یک قران بدهد تمام پول عروسی و مسائل

را باید از یقه او بکشد.

تلمیذ: این زمان طول کشید از یک ماه و دو ماه

به ده سال و بیست سال.

استاد: صد سال، بنده می‌گویم صد سال.

تلمیذ: این مهر می‌آید تا دم مرگ؟

استاد: می‌افتد اصلاً به قیامت، بله، کی گفته؟ زن
ناشزه را که نباید مهر داد.

تلمیذ: بحث این است که در قرآن فرمود نَحْلَةَ
است

استاد: چی؟

تلمیذ: نحله است شما قبلاً فرمودید هدیه است.
استاد: خب همان.

تلمیذ: تشریف آوردی بفرمائید.

استاد: هدیه هدیة استمراری است.

تلمیذ: هنوز نداده است در ذمه می‌افتد.

استاد: ای عزیز من چون تشریف آوردی این
نحله را بگیر، نه! مرده شور این تشریف را ببرند
چون آمدی در این جا این را بگیر آن که آمده نشوز
کرده خاک بر سر آن تشریفت!

تلمیذ: آخر این نحله واقعیت خارجی ندارد
وقتی بر ذمه است هدیه بدهد شما می‌خواهی هدیه
بدهی کی می‌دهی آن عالم می‌دهی؟

استاد: نه آقا شرع در اینجا می‌گوید که همین الان
می‌توانی بدهی یعنی او می‌تواند مطالبه کند شما باید

به او بدهی مهریه را می‌تواند مطالبه کند ولی وقتی که مهریه را مطالبه کند آن وقت دیگر در ذمه او می‌ماند نسبت به این؛ یعنی حالا که این را گرفته حکم امانتی را دارد که این امانت را باید تا دم استمرار زواج حفظ کند می‌تواند خرجش کند فلان کند ولی این بر ذمه او هست اگر آمد و ناشزه شد می‌گویند آقایی زحمت رد کن بیا!

تلمیذ: خب اگر ناشزه نشد تا آن وقت که طلاق گرفتند باز هم باید برگرداند.

استاد: آن وقت دیگر آن جا مسائل مختلف است، تقصیر کی هست زن مقصر است ممکن است زن تقصیر هم نداشته باشد، مرد مقصر باشد، تقصیر طرفینی باشد، پنجاه پنجاه باشد اینها همه هست انشاءالله در آن رساله که راجع به مهر قرار است بنویسم در آن جا می‌گویم که اصلاً بسیاری از اوقات مهرالسنه تبدیل به مهرالمثل می‌شود یعنی شخص برای این که از مهرالسنه سوء استفاده کند آمده... در حالتی که مهرالمثل باید بدهد، ظلم کرده است و این ظلم دامان او را می‌گیرد و بایستی که با مهرالمثل

و به عکس آن هم است و اگر زن آمده خواسته نشوز کند و خلاف کند و چه کند و زندگی را به هم بریزد آمده زندگی این را به هم ریخته و پدرش را درآورده مرد عمرش را از دست داده است همه آمدند جانب زن را دارند! می گویند آن پدری که از این مرد درآمده عمرش از بین رفته با این کارها - البته این باید ثابت شود همین طوری نیست - این را چه کسی باید بدهد پس لا ضرر کجا رفته است؟ نه تنها مهر را باید بدهد تمام خسارات را باید به مرد بدهد، تو غلط کردی این طوری آمدی شوهر کردی! در خانه پیش پدرت می نشستی شیطانی می کردی، چرا آمدی پدر این بیچاره را درآوردی آن وقت اینها همه باید ثابت شود نه مرد می تواند ظلم کند نه زن می تواند ظلم کند هر کدام در جای خودشان و در جایگاه خودشان، آن وقت این دین دین کامل نیست؟ این جوری است نه آن که شما الان دارید می بینید که چه مسائلی و چه مطالبی هست الان کار به جایی رسیده است که تعجب می کنم اصلا مردم

می ترسند یک مهر بردارد آن جا به اجرا بگذارد فرض کنید زن بگوید باید بدهی وگرنه به اجرا می گذارم باید بدهی! نوشته است به مجرد عقد بر ذمهٔ مرد تعلق می گیرد که پردازد! این هم می رود اجرا می گذارد، دادگاه هم میگوید: آقا تشریف بیاورید پردازید خب مرد می گوید بابا مگر من گاه خورده بودم که بیایم این را بگیرم

تلمیذ: یک شرط ضمنی دیگر هم بین مردم مطرح است.

استاد: چی؟

تلمیذ: یک تبادل ذهنی در ازدواجها هست مثلاً کسی که می آید مهریه را به تعداد سال تولد می گذارند ۱۳۸۰ سکه...

استاد: ۱۳۸۰ تا سکه؟

تلمیذ: بله هست دیگر الان مرسوم است بعد هم خودشان می گویند: کی داده؟ کی گرفته؟ ولی وقتی که ازدواج صورت می گیرد این چیزی است که الان مرسوم است خیلی جاها؛ ولی در عمل می بینیم که وقتی ازدواج صورت می گیرد می روند شکایت

می‌کنند خب این را نمی‌توانیم شرط ضمنی قرار
بدهیم که یک مطلبی قبلا یادم است که حضرتعالی
مثل این که فرمودید ... اصلا عقد اشکال دارد

استاد: اصلا عقد اشکال دارد می‌خواستم این را
بگویم اصلا این عقد اشکال دارد
تلمیذ: عقد و همه ...

استاد: همه، بله، اشکال دارد همین که می‌گوید:
کی داده؟ کی گرفته؟ اشکال دارد تمام شد
تلمیذ: در عمل می‌گیرند.

استاد: آن دیگر بنده مسئول نیستم.
تلمیذ: انشاءالله آقا آن کتاب مهریه را هم
بنویسید.

استاد: مهریه را می‌نویسم ببینیم کاری می‌توانیم
بکنیم؟ بنده خدا یکی از دوستان و رفقا می‌خواست
ازدواج کند و موردی بود و طرفین هم متمایل بودند؛
موقع مهر که شد اینها گفتند دو هزار سکه گفت: این
خواهر بزرگترش قبلا ازدواج کرده دو هزار سکه
بوده و ما کمتر نمی‌دهیم! حالا آن شوهر دیوانه قبلی
نمی‌دانم روی چه حسابی بوده است آن هم همین

طوری. حالا یا بخاطر پُز فامیلی یا بخاطر چی. گفته
اتفاقاً آنها هم نگفته بودند دو هزار تا، خود این دیوانه
- از این دیوانه‌ها هم پیدا می‌شوند کم هم نیستند -
رفته دو هزار تا داده، حالا به این هم می‌گویند چون
خواهرش دو هزار تا الاً بلاً هر کاری کردند نشد.
حالا آن بابا هم کم داشته، بابا آکبند بوده، همه آکبند
هستند، او هم نگفت این چه بساطی است؟ آن داماد
قبلی دیوانه‌ تو آمده دو هزار تا کرده این چه گناهی
کرده که باید بسوزد؟! نه، فامیل است از آن طرف هم
اگر بگویند چیز است داماد بیچاره گیر می‌کند هیچی
به هم خورد دیگر، پسر می‌گوید من ندارم من دو
هزار تا از کجایم بیاورم بدهم؟ من از الان تا آخر
عمرم کار کنم پانصد تا نمی‌توانم خلاصه تأمین کنم
تا چه برسد به دو هزار تا و بعد هم با این شرایط و
خب آن وقت نتیجه این که ازدواج آنها بهم خورد!
تلمیذ: ...

استاد: بله ببینید این مهر بر اساس این عقد نکاح
تعلق گرفته است اگر نشوز نباشد و تقصیر هم نباشد
و مرد در این جا و بر اساس این توافقِ طرفینی این

انجام شود خب مهر باید پردازد، چون در این جازن عامل [جدایی نیست.] گفتم در بین صحبتها ممکن است بر اساس اختلاف در سلیقه باشد، تقصیر نباشد این یک جور می‌پسندد آن یک جور می‌پسندد! این اختلاف در سلیقه است و آن وقت در مواردی که مسئله به تقصیر برمی‌گردد فرض کنید که او مقصر است، وقتیکه مقصر است باید به همان میزان کسر شود فرض کنید که یک ازدواجی است در این ازدواج تقصیر از ناحیه زن است هفتاد درصد زن مقصر است ولی سی درصد هم مرد تقصیر دارد در این جا باز نباید همه مهر را داد در این جا باید لحاظ این کیفیت بشود البته باز یک مطلبی دیگری در این جا هست که آیا ثبّه بوده یا اُبکاراً بوده آن در این جا تفاوت می‌آید نسبت به خصوصیت آن تعلق مهر یعنی به همین راحتی نیست قضیه، بالاخره علی کل حال الان در این جا این زن تبدیل به ثبّه شده و این خودش یک مسئله‌ای است از نظر چیز فرق می‌کند، خب این نکته را بایستی که در این جا لحاظ شود. من حیث المجموع بایستی که در جمع بین مسائل

مختلفه آن میزان تشخیص داده شود اگر مرد در این جا مقصر است بایستی که همه مهر را بپردازد یا این که اضافه بپردازد این که در این جا می گویند طلاق در دست مرد است درست است طلاق در دست مرد است زن نمی تواند طلاق بدهد ولی مسئله طلاق با مسئله مهر دو تا است، طلاق در دست مرد است و مرد می تواند طلاق بدهد خب ممکن است طلاق در این جا ظلم واقع شده است بر این خب طلاق می توانی بدهی ولی بایستی که مهر المثل بدهی، طلاق در دست است دلیل بر چیز نمی شود.

الان بعضی از افراد هستند سوء استفاده می کنند یک موردی بود که این مورد سوء استفاده کرده بود و تقصیر مرد بود و بعد هم آن مهری که کرده بودند پانصد سکه بود ولی اینها بین خودشان گفته بودند که ما توافق بر مهرالسنه و این چیزها می کنیم که با مخالفت اطرافیان روبرو نباشیم بعد از یک مدتی کارشان به چیز شد، ما تحقیق کردیم معلوم شد که نه تقصیر مرد است و این زن در این جا مظلوم واقع شده بود خلاصه صحبت شد - و قضیه مال چند سال

پیش است شش یا هفت سال پیش است یا بیشتر -
من گفته بودم که اشکال ندارد شما می‌توانید ایشان
را طلاق بدهید بالاخره طلاق شرعا در دست مرد
است و لکن شما باید مهریه ایشان را، پانصد سکه را
بپردازید گفت که ما مهر را به مهرالسنه تبدیل کردیم
گفتم بنده تبدیل نمی‌کنم گفت اِ شما؟ گفتم بله بنده
تبدیل نمی‌کنم حالا جالب این جا است که گفته بود:
ایشان ادعایی نسبت به مهر ندارند! گفتم بنده دارم
شما پانصد سکه را می‌آورید به بنده می‌دهید بعد هم
خواستید ایشان را طلاق بدهید طلاق بدهید! گفتند
که خب اگر نشود چه؟ گفتم که: شما را به خیر و ما
را به سلامت!! که رفتند به خیر و ما را هم.... راحت
شدیم. اینها بمانند برای چه؟ برای آدم دردسر
درست کنند؟ خدا خیرت بدهد از اول نیا! گفتم او
بخشیده من نمی‌بخشم پانصد سکه بیاور این جا بعد
می‌گویم که اشکال ندارد طلاق می‌دهی! توافق
نداری! بسیار خوب و من می‌دانم پانصد سکه را
چکار کنم. این طور نیست که هر کسی هر غلطی
بخواهد بکند و بعد هم به حساب اختیار بگذارد!

حساب و کتاب دارد!

انشاءالله اگر بشود از فردا یک خرده زودتر بیایم
خسته نشویم در بحث اول. معمولا بحث اول کش
پیدا می کند یک فاصله ای باشد که برای دومی هم
آمادگی داشته باشیم من الان وقتم می بینم استارت
باید بزنیم جای نسبتا دقیقی هم هست.

تلمیذ: نسبت به درس قبل دو تا سوال در ذهن
من است یکی خیار مجلس است که فرمودید برای
این که حضور در مجلس داشته باشند طبق این مبنا
دیگر لازم نیست حضور فیزیکی داشته باشند بلکه
آنهایی که با تلفن صحبت می کند با این معامله ...
استاد: بله مجلس فضای عقد است نه مکان.

فضای عقد گاهی مکان خاص است گاهی همان
اتصال است، هیئت اتصالیه خودش می شود مجلس!
تلمیذ: یکی هم نسبت به عقد که شارع آمده
مترتب کرده است مهر را بر دخول که: قبل از دخول
باشد تمام یا بعد از دخول باشد نصف؛ حالا شاید
مؤید همین مطالبی که شما فرمودید که استدامه نکاح
باشد می شود اینگونه تطبیق کرد. حالا اگر این که

بیوه زنی باشد این هم باز شامل می شود که باز دخول باشد یا دخول نباشد این به چه جهتی است یعنی باز این جا بضع و کابین در نظر گرفته شده است که خب در این جا مصداق ندارد و دخالتی ندارد .

استاد: بله علی کل حال این جنبه ای که شارع در این جا در نظر گرفته است کرامتی است که می خواهد برای زن قائل شود این کرامت بین ثیبه و بین أبکار تفاوت می کند پس نیمی از این مربوط می شود به بکر بودن او و نیمی مربوط می شود به اصل اقدام بر نکاح، آن اقدام بر نکاح در ثیبه موجود است لذا آن تفاوتی از این نظر نمی کند وقتی که دخول حاصل می شود به خاطر این مسئله اقدام بر نکاح، شارع می گوید که این بر آن مترتب باشد. ثیبه و أبکار بودن یک مطلب؛ و یک قضیه دیگر هم هست چه این حالا که عقد بخوانند دخول باشد فرق نمی کند چه ثیبه باشد چه أبکار باشد تفاوتی از این نقطه نظر ندارد، چون اقدام بر نکاح کرده است. یعنی خیلی در این جا ملاحظات واقعا چیزی در این جا شده است شارع خیلی در شرع... منتهی مسئله به گونه ای

است که خب الان خیلی‌ها ایرادهایی وارد می‌کنند به این که الان می‌بیند، واقعا به شرع در این جا ظلم می‌شود که ما بیاییم نسبت بدهیم و چیزهایی که نبوده بیاییم آنها را بر شرع تحمیل کنیم، این طور که به این کیفیت که نیست!

تلمیذ: ببخشید قضیه بیع که فرمودید که حقیقت این است که وارد درغبین و خیار غبن می‌شود این برای مشتری هم به همین شکل است بایع اگر قیمت بالا برود دیگر نمی‌تواند بخرد... اگر هم فسخ بکنند مشتری هم نمی‌تواند این جنس را بخرد...

استاد: خب نخرد! خب این می‌ماند سر جای خودش آن هم می‌ماند سر جایش این جا طوری نشده اگر این جنس دست بایع بود مشتری هم نمی‌خرید قضیه‌ای اتفاق می‌افتاد؟ هر طور که ..

تلمیذ: زمان از دست مشتری رفته!

استاد: نه رفته! صحبت در این است که چقدر ما باید زمان بگذاریم؟ در صحبت‌هایم عرض کردم یک وقتی یکی دو روز، یک فاصله ای که طرفین بتوانند تدارک کنند به این غبن گفته نمی‌شود یعنی طرفین

می‌توانند تدارک کنند بعد قیمت برود بالا یعنی در این چند روز که می‌تواند پولش را تبدیل کند به جنس دیگر، کاری انجام بدهد.. بعد یکدفعه بر اثر یک امر غیراختیاری یا سماوی یا غیرسماوی یا ارضی ارتفاع قیمت پیدا می‌شود خب این دیگر در این جا غبنی متوجه طرفین نیست می‌توانیم بگوییم تسامح و تکاهل بر معامله است که انجام شده است ولی یک وقتی نه همان روزی که فرض کنید که این قضیه انجام شده این مسئله انجام می‌شود یا یک روز قبلش بوده که طرفین اختیار ندارند مسلوب الاختیار هستند در تصرفات خودشان این جا خب ضرر متوجه این است یا آن است او بی جهت نفعی برده است و این هم بی جهت یک ضرری متوجه او شده است حالا اگر شما بگویی برگردانیم سر جای خودش انگار معامله‌ای نشده است بله معامله نکرده چیزی از جایش تکان نخورده است

تلمیذ: بعضی از اجناس هست که طبق عرف یک همچین قضیه‌ای را در پیش داریم مثلاً دلار و سکه همه می‌دانند که صبح قیمت دلار و سکه فرق می‌کند

و اگر قرار باشد که به مجرد بالا و پایین رفتن تمام معاملات می‌شود کنسل شود اصلاً همه خود میدانند که اگر سکه می‌خرند عصر با یک اعلام، قانون، کم شود یا زیاد شود.

استاد: خب این را خود ما گفتیم در صحبت‌مان، در آن جایی که بنای عرف بر این است، در این مورد فرق می‌کند باید بر اساس بنا باشد در مورد دلار بنای عرف است یعنی آن کسی که می‌خرد می‌داند که حتی پنج دقیقه دیگر ممکن است عوض شود پس با علم به این می‌خرد

تلمیذ: مصداق غبن هست یا نیست؟ اصلاً معلوم نیست مصداق غبن باشد چون تفاوت خیلی ناچیز است

استاد: نه یکدفعه ممکن است تفاوت زیاد باشد یکدفعه یک قضیه... آن کسی که این کار را می‌کند با ریسک این کار را انجام می‌دهد مثل این که فرض کنید که از اول می‌گویند من خیار غبن را ساقط کردم می‌گویند بابا ممکن است ضرر فاحش کنی می‌گویند به تو چه ربطی دارد؟ من می‌خواهم پولم را در جوب

بریزم این هم همین است!

تلمیذ: در مهر هم اینطور فرض کنیم عرف مهر
المثل هست و این داماد هم توان پرداخت را دارد اما
یک مرتبه قیمت سکه دو برابر می شود این جا چه
باید شود این جا باید باز همان در واقع قیمت و شأن
را حساب کرد آن مقداری که این باید پرداخت کند؟
استاد: بله بعضی چیزها هم در این جا هست؛
یک وقتی قیمت یک سیر متعادل خودش را طی
می کند مثل همه چیزهای دیگر. یا فرض کنید که صد
متر زمین در فلان منطقه آن مهر کرده است این
می آید قیمت خودش را چیز می کند یا مثلا فرض
کنید که پول رایج که یک سیر طبیعی خودش را دارد.
یک وقتی نه یعنی مبنا و میزان عرف بر این قیمت
عادی است، آن میزان برای تعامل در بین طرفین
است در این عقد معامله یا نکاح یا غیر نکاح. و
هیمن قضیه در مورد معامله است فرض کنید که
طرف آمده یک معامله کرده بر اساس ده سکه گفته:
در قبال آن ده سکه بده! خب این که می گوید ده سکه
بده ده سکه که یکدفعه بعد بشود دو برابر این منظور

است؟ هیچ وقت نیست می گوید به جای پول به من سکه بده این بین طرفین است ارتکاز طرفین بر این محوریت است بر محوریت سکه است لذا این که شرط ضمنی می گویم خیلی مسئله مهمی است بخاطر همین فروعات و نکات ظریفش می باشد. اگر همان موقع که عقد می کنند یکی آن جا بگوید آقا قرار است هفته دیگر فلان قضیه اتفاق بیفتد یکدفعه سکه می شود دو برابر می گوید نه آقا پس پنج تا کن! آیا می گوید ده تا؟ نمی گوید دیگر، خر که نیست، این که می خواهد برود سکه بخرد از جیبش باید بدهد، نمی آید که این کار را بکند. پس این در این جا قضیه مهر هم بر همین اساس است، وقتی که می بیند قیمت سکه رفت بالا به همان میزان می آورد پایین، هزار تا می شود هشتصد تا می شود هفتصد تا، مگر این که آن سیر و روند خودش را داشته باشد و آن روند متعارف را طی کند؛ بله با گذشت زمان هم زیاد شود اشکال ندارد.

من گفتم دیگر دو یا سه روز پیش آن قضیه را که یک ناشری بوده بحار را داشته چاپ می کرده از خلق

الله پول گرفته بود پول نداشته تا کارش راه بیفتد بعد ورشکست می شود، آن هم دیر به دیر، اصلا چند ماه می گذشت یکدانه کتاب می داد بیرون بعد به جای آن یک انتشارات دیگر می آید آن را ادامه می دهد هر ماه یکدانه مرتب می آید بیرون و نوشته در کتابهای انتشارات قدیم اسمش را نوشته حالا آن طرف هم نمی آید پول را بدهد، هیچی بر ذمه خودش نگه داشت سالها از این قضیه گذشته، حالا که قیمت فرض کنید که آن مثلا اصلا پانصد تومان یکدانه فنجان هم دیگر نمی دهند زمان سابق با پانصد تومان یک گوسفند هفتاد کیلویی می دادند اگر یادتان باشد، الان با پانصد تومان یک فنجان هم نمی دهند حالا که این جور شده آمده می گوید پول آن موقع را بیاید بگیرید به خلق الله فرستاده آن آقا در مساجد این امام جماعت این مبلغی که آن موقع دادی سی سال پیش بیست سال پیش این مبلغ شما بر ذمه بود خب حالا این قضیه چه می شود؟ بعد به او گفتم آخر این چه وضعی است؟؟ [گفته بود] من از مراجع نجف سوال کردم گفتند نه آن پولی که دادی به خود همان قدر

تعلق گرفته است خب آقای بی انصاف اگر این
قیمت بالا می‌رفت به جای این سیر صعودی، سیر
نزولی می‌کرد حضرتعالی همین را می‌پرداختی آی
دروغگو؟ مگر بنا نیست؟ فقط بنا به سرازیری که
نیست یا به سربالایی است.. آیا در سربالایی و سیر
صعودی پول هم همین کار را می‌کردی اینها دیگر
چه عرض کنم چه بگویم اصلا گاهی اوقات انسان
می‌خواهد سرش را به دیوار بزند، از این همه نبوغ
علمی می‌ماند که چه کند، متعجب می‌شود، حالا شما
می‌خندید، آقای یک همچنین چیزهایی هست!

تلمیذ: میزان دقیق این افت مسئله تورم را
نمی‌توانیم مشخص کنیم.

استاد: اینها را دیگر بایستی که اهل خبره تا
حدودی که می‌توانند تشخیص بدهند اهل خبره
بازار آنهایی که اجناس عمومی دست آنهاست خب
می‌توانند بفهمند که امسال با سال گذشته چقدر فرق
کرده است قدرت مردم برای خرید چقدر تفاوت
کرده است خود ما هم می‌توانیم بفهمیم، فوقش یکی
دو درصد کم و زیاد. ولی اهل خبره در بازار آن

کسانی که ارز دستشان است جنس می آورند و می برند در اختیار مشتری قرار می دهند آنها می توانند ببینند که این مسئله را بفهمند.

تلمیذ: خود افت حجیت ذاتی که ندارد به

چه ملاکی تفاوت می کند؟

استاد: مبانی عرفی مثل استحسانات عقلی است.

تلمیذ: عقلی است؟

استاد: بله استحسانات عقلی است دیگر، چون

روابط عرفی را خود عقل بر آن صحنه می گذارد

جهت حفظ نظام از باب لزوم حفظ نظام این عقل بر

آن روابط عرفی صحنه می گذارد، مگر در آن جایی که

آن مصلحت اهم یا مفسدهء اهم در آن جا مانع باشد.

تلمیذ: همیشه عرف شناور است.

استاد: نخیر عرف شناور نیست.

تلمیذ: هر زمانی مبانی یک جور اقتضا می کند.

استاد: مبانی یکی است مصادیق شناور است مبنا

یکی است از آن اول از زمان آدم تا الان هیچ سفیهی

نمی آید فرض کنید که این جور معامله کند حالا در

آن زمان کیفیت فرق می کند. عوض و معوض یک

چیز دیگر بوده الان عوض و معوض یک چیز دیگر
است خود اصل یکی است مبنا یکی است روش و
سیره یکی است ملاکات یکی است این تفاوتی
نکرده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ